فلسفه تاریخ در نهج البلاغه

سیده رقیه میرابوالقاسمی 1

دیدگاه‌های امام علی‌علیه السلام در باب فلسفه تاریخ، تفسیر روشنی از مفاهیم قرآنی است. در سخنان آن امام، فلسفه تاریخ، با رویکردی کاملاً آگاهانه و هدف‌مند مورد توجه واقع شده است. آغاز و انجام تاریخ مهم‌ترین بخش این تأملات است. ایشان، کلّ تاریخ را در سه بخش؛ یعنی آفرینش و برگزیدن آدم (آغاز تاریخ)، بعثت پیامبران (مرحله دوم تاریخ) و ظهور منجی مصلح (انجام تاریخ) توصیف می‌کنند. بر اساس سخنان آن حضرت، عوامل مهم شکل‌گیری تاریخ بشری عبارتند از: 1) حاکمیت مشیت الهی 2) آزادی عمل و قدرت انتخاب انسان.

واژه‌های کلیدی: سنت خداوندی، دنیا و آخرت، خلیفة اللّه، بعثت، اهل بیت.

مقدمه

آغاز و انجام تاریخ، از دیرباز تاکنون، از موضوعات مهم اندیشه بشری بوده است. رد پای این اندیشه را تا اعماق تاریخ، آن جا که جز افسانه‌های تاریك و روشن اقوام، چیزی باقی نمی‌ماند، می‌توان دنبال کرد. امّا رویکرد معرفت شناسانه در این باب، در دو بخش مشخص رقم خورده است:

1. نگرش بشری
2. نگرش الهی

دیدگاه نخست، تکاپوی بشری است که قدمتی به اندازه تمدن بشری دارد و طیف وسیعی از اندیشوران اعم از چینیان، هندیان، مصریان، بابلیان، ایرانیان، یونانیان و سایر اقوام باستان تا متفکران امروزی غرب و شرق را شامل می‌شود. میراث معرفتی این اندیشمندان، ناظر بر وجوه مختلفی است که از مادی‌ترین تا مذهبی‌ترین عقیده‌ها را در برمی‌گیرد و اصلی‌ترین ویژگی آن، تنوع و تکثر آراست.
دیدگاه دوم، نگرشی فوق بشری است که قدمت بیشتری دارد. پیامبران، مبلّغان بزرگ این عرصه‌اند که در محوری‌ترین بخش رسالت خود (بعد از ابلاغ پیام توحید) در باره آغاز و انجام تاریخ بشر، به تفصیل سخن گفته‌اند، این طیف سلسله طولانی از متفکران مذهبی (جانشینان فکری و معنوی پیامبران) را نیز در برمی‌گیرد که تا امروز تداوم یافته است. بر خلاف دیدگاه نخست، این نگرش، از وحدت نظری بنیانی پیروی می‌کند که علی‌رغم گذشت هزاران سال، همچنان مستحکم باقی مانده و دیدگاه‌های مختلف آن نیز، به وحدت پایه‌ای آن لطمه‌ای نزده است. نگرش اخیر، به ویژه در میان اندیشوران مسلمان (از گذشته تاکنون)، اهمیت بسیاری داشته و آنان از جنبه‌های مختلف بدان توجه کرده‌اند. از این رو معرفت تاریخی مسلمانان، در بدیهی‌ترین و غالب‌ترین شکل، همان معرفت مذهبی است و وامگیری آراء غیر اسلامی، با هدف ارائه تعبیری دیگر از همان معرفت مذهبی بوده و در صورت ناسازگاری با عقاید مذهبی، پذیرش چندانی در میان قاطبه مسلمانان نداشته است.
در میان تأملات معرفتی مسلمانان، دیدگاه‌های امام علی‌علیه السلام جایگاه ویژه‌ای دارد. در سخنان آن حضرت، فلسفه تاریخ، با رویکردی کاملاً آگاهانه و هدف‌مند و به شیوه‌ای تعلیلی و تحلیلی مورد مداقه قرار گرفته است. آغاز و انجام تاریخ، مهم‌ترین بخش این تأملات است که فلسفه تاریخ را آن گونه که علی‌علیه السلام می‌اندیشید، نشان می‌دهد.

***

فلسفه تاریخ از دیدگاه امام علی‌علیه السلام در سه مرحله مشخص قابل بررسی است:

الف) برگزیدن آدم؛ آغاز تاریخ

این عقیده در تمامی ادیان توحیدی مطرح است که خداوند با آفرینش و برگزیدن آدم نقطه عطفی در آغاز تاریخ بشری رقم می‌زند و سیر این تاریخ نیز شکل گسترده همان حوادثی است که به هنگام آفرینش او با پدید آمدن دو جبهه خیر و شر رخ داد. در نهج البلاغه به آغاز تاریخ با همین دیدگاه توجه شده و امام علی‌علیه السلام در سه خطبه ضمن تشریح سرگذشت آدم، نگرش تاریخی خود را بیان کرده است. در این جهان بینی، خداوند قادر مطلقی است که بدون نیاز به هیچ کس و هیچ چیز «اشیاء را در وقت خود از عدم و نیستی به وجود و هستی انتقال داد... در حالتی که به آنها پیش از آفریدنشان دانا بود و به حدود و اطراف و انتهای آنها احاطه داشت و به چیزهایی که به آن اشیاء پیوسته‌اند و به نواحی و گوشه‌های آنها آشنا بود».2 چنین خالقی، پس از خلق آسمان‌ها و زمین و آن چه که در آنهاست، «آدم» را می‌آفریند و در پاسخ به فرشتگان تأکید می‌کند که اِنّی اَعلَمُ ما لا تَعلمون».3 فرشتگان باید از اصرار بر آن چه که بدان علم ندارند، خودداری ورزند و بر این مخلوق ناچیز، اما «برگزیده» سجده کنند، چه، او تنها مخلوقی است که به افتخار درك و دریافت «اسماء الهی» و به مقام «خلیفة اللهی» نایل شده است. در این میان، کسی هست که بر این موقعیت ممتاز رشك می‌برد و در مقام اعتراض، بر خلقت پست او طعنه می‌زند و از سجده امتناع می‌ورزد. خداوند او را طرد می‌کند و او نیز سوگند یاد می‌کند که آدم و فرزندانش را گمراه کند.

در بیان نهج البلاغه، آفرینش آدم، حاوی نکاتی است که فلسفه خلقت و شرح وظایف و تکالیف او را تبیین می‌کند. بر طبق این دیدگاه، عمل خداوند در خلقت آدم، عملی دو سویه است که از یك طرف با فرشتگان و از طرف دیگر با آدم مرتبط است. فرشتگان مقربان درگاه خدا و تسبیح کنندگان اویند؛ هیچ گناهی از آنان سر نمی‌زند و هیچ طغیانی آنان را وسوسه نمی‌کند. از این رو، خلقت موجودی خون ریز و ظالم که غالباً سر به طغیان برخواهد داشت - و خداوند به آن آگاه تر از فرشتگان است - آنان را شگفت زده کرده و سبب می‌شود که بپرسند: هدف از این خلقت چیست؟

به تصریح نهج البلاغه خداوند از «خلقت» اهدافی دارد که بخشی از آن، «آزمودن فرشتگان» است. «سپاس خداوندی که پوشید توانگری و بزرگواری را و این دو صفت را به خود اختصاص داد و نه برای آفریدگانش... و آنها را برای جلال خود برگزید... پس به سبب اختصاص این دو صفت به خود، فرشتگان، که مقرّب درگاه او بودند، آزمایش کرد تا فروتنان ایشان را از گردن‌کشان ممتاز و جدا سازد».4 به سبب همین آزمایش، ابلیس، طرد و به تعبیر خود وی، گمراه می‌شود: «پس با این که به نهانی‌های دل‌ها و پنهانی‌های پوشیده از نظرها دانا بود، فرمود: من آدم را از گل خلق خواهم کرد، پس وقتی او را بیافریدم و جان دادم برو در افتاده، سجده کنید، پس همه فرشتگان سجده کردند، الاّ ابلیس. کبر و خودخواهی به او روی آورد، پس به آفرینش خود بر آدم فخر و نازش نمود و برای اصل خویش «عصبیّت» نمود و آشکارا زیر بار فرمان حق نرفت».5

آزمایش مذکور، تنها با اعتقاد به جهان بینی توحیدی قابل درك خواهد بود. بر اساس نگرش توحیدی، عزّت و جلال (توانگری و بزرگواری) از آن خداست و هر که فزون از حد خویش کبر ورزد، خوار و ذلیل خواهد شد و در این خصوص، بین آسمانی و زمینی تفاوتی نیست: «نخواهد شد که خداوند سبحان انسانی را به بهشت داخل نماید با کاری که به سبب آن فرشته‌ای را از آن بیرون نمود. حکم و فرمان خدا در اهل آسمان و اهل زمین یکی است و بین او و هیچ یك از آفریدگانش در روا داشتن آنچه مختصّ به خود اوست - که آن را بر عالمیان حرام کرده و ناروا دانسته - رخصتی نیست».6 تکبر وتفاخر (عصبیّت) ابلیس، زنگ خطری برای آدم نیز هست. هر تکبر ابلیس گونه‌ای سرانجامی همانند سرانجام ابلیس

خواهد داشت و فساد و کشمکش ناشی از آن، منزلت رفیع آدمی را به نابودی خواهد کشاند.7
امّا آزمایش فرشتگان، نکته دیگری را نیز متجلی می‌سازد و آن آگاهی خداوند است به آن چه واقع خواهد شد. طبق چنین دیدگاهی، سیر تاریخ شکل خاصی می‌یابد و آن رویارویی دو گروه در برابر یك‌دیگر است: گروه حق و گروه شیطانی. این معنا در جنبه دیگر عمل خداوند، دامنه گسترده‌تری می‌یابد آن چنان که آفرینش آدم از گل نیز بر همین مبنا ست: «و اگر خدا می‌خواست آدم را بیافریند از نوری که روشنی آن دیده را تیره سازد و زیبایی آن بر خردها غالب گردد و از چیز خوشبویی که بوی خوش آن اشخاص را فرا گیرد، هر آینه می‌آفرید و اگر می‌آفرید گردن‌ها در برابر آدم، فروتن و آزمایش درباره او بر فرشتگان آسان می‌شد، لیکن خداوند سبحان آفریدگانش را می‌آزماید به بعضی از آن چه اصل و سببش را نمی‌دانند، برای امتیاز دادن و جدا ساختن آنها و برطرف کردن تکبّر و گردن‌کشی و دور نمودن خودپسندی از آنان».8 بدین ترتیب، با آفرینش موجودی با ظاهری نه چندان خوشایند، اما برخوردار از صفات ویژه، عرصه‌ای پدید می‌آید که طی آن جبهه خیر و شر تمایز یافته و آدم در مواجهه مستقیم با این دو جبهه، مقام «خلیفة اللهی» را احراز می‌کند. این مقام همان امانتی است که به گفته قرآن، تنها انسان مسئولیت آن را پذیرفت و سایر مخلوقات از پذیرش آن سر باز زدند.
طرف دیگر این امتحان، آدم است که به گفته نهج البلاغه همه آنچه درباره فرشتگان رخ داد، برای او عبرت بود: «از کار خدا در باره شیطان عبرت گیرید که عبادت و بندگی بسیار و منتهای سعی و کوشش او را باطل و تباه ساخت... نخواهد شد که خداوند سبحان، انسانی را به بهشت داخل نماید با کاری که به سبب آن فرشته‌ای را بیرون نمود».9 پس از فرشتگان، نوبت آدم است که آزمایش شود. او و همسرش در بهشت سکنی می‌یابند و از همه نعمت‌ها برخوردارند، اما از نزدیك شدن به یك درخت منع شده‌اند: «به او آموخت که اقدام در این کار، معصیت... و برای مقام و منزلت او خطرناك و زیان آور است».10امّا این دو فریفته وسوسه شیطان شده و از میوه درخت ممنوع می‌خورند و زشتی‌هایشان آشکار می‌شود. در این هنگام است که به «گناه» خود واقف می‌شوند و عذر می‌طلبند: «پس آدم مبادرت کرد به آنچه که خداوند از آن نهی فرموده بود تا کار او با علم خدا که از پیش به آن تعلق گرفته مطابقت نماید».11 این گناهی است که آدم را به سکونت در زمین می‌کشاند و سرآغاز تاریخ بشری می‌شود؛ و آدم، به عنوان حجت و راهنمای بندگان خدا برگزیده می‌شود.
از دیدگاه نهج البلاغه، خلقت آدم، تبلور علم و اراده خداوند و در جهت تحقق اراده الهی است. به همین منظور، به او آموخته می‌شود که سرپیچی از فرمان خداوند، برای منزلت او خطرناك است، مگر منزلت او چیست؟ او خلیفه و برگزیده خدا، و برتر از همه موجودات بوده و آفرینش تمامی مخلوقات دیگر مقدمه تحقق وجود اوست. از این رو در نهج البلاغه، هر جا که سخن از آفرینش آدم به میان آمده، پیش از آن، آفرینش آسمان‌ها و زمین و... تبیین شده است. با این حال، علی رغم آموزش‌های اولیه، آدم می‌تواند از این فرمان سرپیچی کند. شیطان نیز این را می‌داند و بدان تمسك می‌جوید. حسد شیطان به آدم و خرده‌گیری بر آفرینش ناچیزش که در نهج البلاغه به «عصبیّت» تعبیر شده، پس از آدم، فرزندان او را نیز در برمی‌گیرد؛ و تخم دشمنی و نفاق را میانشان می‌افکند.12 با این همه این مسأله نیز مورد تأکید قرار می‌گیرد که آدمی به گونه‌ای آفریده شده که می‌تواند پذیرای این عصبیّت باشد یا نباشد: «از خدا بترسید در گردن‌کشی ناشی از تعصب و خودپسندی جاهلیّت، زیرا کبر ایجاد دشمنی و دمیدنگاه شیطان است که به آن، امّتهای گذشته را فریب داده است تا این که در تاریکی‌های نادانی و دام‌های گمراهی او شتافتند».13 «این اختیار در زیربنای مسیر (آفرینش تا هبوط آدم) در منطقه ارزش‌ها قرار گرفته و موجب مسئولیت آدم گشته است... عالی‌ترین نتیجه این اختیار، این بوده است که آدم، طعم اختیار را بچشد و بداند که تکلیف و انجام دادن اختیاری آن چه که در روی زمین به جریان خواهد افتاد، چیست. پس آدم در مسیر جبری خود، اختیار و مسائل مربوط به تکلیف را هم دریافته است».14 در واقع، تصریح نهج البلاغه بر آن است که علاوه بر مشیت الهی سرشت آدمی، به تاریخ او شکل بخشیده

و هدف خلقت او نیز بر اساس همین سرشت شکل گرفته است. امتحان آدم که به تبعید او از بهشت انجامید، مختصّ او نبوده بلکه تمام ذریّه او را شامل خواهد شد: «آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان پیشینیان را از زمان آدم تا آخرین نفر از این جهان آزمایش فرموده... خداوند بندگانش را به سختی‌های گوناگون می‌آزماید و با کوشش‌های رنگارنگ از آنان بندگی می‌خواهد و ایشان را به اقسام آن چه پسندیده طباع نیست امتحان می‌فرماید برای بیرون کردن کبر و خودپسندی و جا دادن فروتنی در جان‌هایشان و برای اینکه آن آزمایش را، درهای گشاده به سوی فضل و احسان خود و وسائل آسان برای عفو و بخشش خویش قرار دهد».15 نتیجه دوری از کبر، احراز مقام بندگی یا عبودیّت است که سبب تکامل آدمی خواهد شد، «بنده باید ملتزم به شئون بندگی و عبودیت باشد تا او را به مقام سلطانی برکشند و این همان آبادانی درون و برون است که به کیمیای عبودیت تحقق می‌یابد».16 اگر آدمی از طی طریق این تکامل سرباپیچد، به همان گمراهی دچار خواهد شد که شیطان را گرفتار ساخت. در عین حال، وظیفه بندگی با وثیقه‌ای نیز گره خورده است؛ عهد و پیمانی که بر اساس آن، در پاسخ «الستُ بربّکم»17 گواهی داد که همه چیز از آن خداست و همه مخلوقات، بنده و منّت‌پذیر اویند، امّا ذریه آدم، بارها و بارها این عهد را شکستند. «خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلّی آنان بود، بطلبند و به نعمت فراموش شده یادآوریشان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفت و گو نمایند و عقل‌های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند و آیات قدرت را به ایشان نشان دهند».18 تکلیف بندگی، متضمن پای‌بندی به این عهد توحیدی است؛ عهدی که آدم پس از عصیان، آن را می‌شناسد و آگاهی ذهنی او به معرفتی درونی بدل می‌شود. «غفلت از این علم (عهد) با غفلت‌های معمولی متفاوت و تأثیر آن در نظام زندگی بسیار بیشتر است. گویی این فراموشی تغییری در فطرت آدمی است».19 در پایان این مرحله، آدم، شایستگی مقام راهنمایی را می‌یابد: «خدا او را حجّت و راهنما قرار داد»؛20 هبوط می‌کند و تاریخ او در مسیر اراده الهی توأم با چند جنبه خاص استمرار می‌یابد که عبارتند از: تداوم آزمایش الهی، شیطان و حزبش، قدرت انتخاب آدم.

ب) بعثت پیامبران

پس از هبوط آدم، دومین مرحله تکوین تاریخ بشری آغاز می‌شود و آن، رسالت آدم در زمینه نهادینه کردن دستورات و اوامر خداوندی به نسل خود در جهت نجات آنها از سقوط در گمراهی و دام‌های شیطان است. آدم، نخستین راهنمای بشری و پیامبر الهی محسوب می‌شود و آغازگر سلسله طولانی پیام‌آوران الهی است که پس از او با همان وظیفه رسالت، مبعوث می‌شوند و آنها «دین خدا» را در همه زمان‌ها و مکان‌ها با مبانی یکسان تبلیغ می‌کنند: «خدای تعالی از روی نیك خواهی و حسن تقدیر و تدبیرش، اسلام را دین خود و فرشتگان و رسولانش قرار داد و برای تبلیغ آن، پیامبران را به میان بندگان خویش فرستاد و بندگان برگزیده خویش را [مأمور] رسالت گردانید».21 خداوند از پیامبران پیمان گرفته است که «پیام» او را ابلاغ کنند، پیامی که برای رستگاری انسان - با توجه به سرشت ویژه‌اش - حیاتی است. بدین ترتیب، پس از آدم، انسان‌ها، باز هم آزمایش می‌شوند، چون «بشر، اهل غفلت و فراموشی است و چه بسا در گردش زمان، عهد خود را از یاد می‌برد، به این جهت ارسال رسولان، ضرورت پیدا می‌کند... تاریخ در حقیقت، تاریخ غفلت و تذکر است».22 بعثت پیامبران با توجه به جایگاه آنان و شرایط خاص اجتماعی، عرصه امتحان انسان‌هاست؛ در خطبه اوّل و دوم نهج البلاغه، شرایط اجتماعی هم زمان با ظهور پیامبران تبیین شده است؛ در آن زمان مردم مبتلا به «فتنه‌های بسیار بوده، ریسمان دین پاره شده، ستون‌های ایمان و یقین، متزلزل گردیده، اصل دین مختلف و کار آن در هم و برهم شده، مردم پیرو شیطان گشته و در راه‌های او قدم نهاده و بیرق کفر و ضلالت افراشته و راه هدایت، محو شده بود».23 این وضعیت نابهنجار، منجر به پنهان شدن عقول و فراموشی عهد و پیمان الهی و گمراهی انسان‌ها گردیده بود: «زمانی که بیشتر بندگان،

فرمان خدا را دگرگون کردند و حق خدا را ندانسته و رقیبانی را با او پذیرفتند و شیطان‌ها، آنان را از شناخت خدا بازداشته و از عبودیت او برگردانده بودند... در آن هنگام، مردم روی زمین فرقه‌های جداجدا، دارای هوس‌های پراکنده و شیوه‌های گوناگون بودند؛ افرادی خدا را همانند آفریدگانش دانستند، گروهی در نام او فرو مانده و به او نرسیده بودند و عدّه‌ای دیگر، به حقیقتی جز او اشاره می‌کردند».24 بدین ترتیب، شرك به خداوند و گمراهی انسان‌ها، عامل اصلی بعثت انبیاء بوده است؛ شرك اساس «دین خدا» را متزلزل و آن را در اذهان، به صورت‌های مختلف و متضاد جلوه‌گر می‌سازد و به «هوس‌های پراکنده و شیوه‌های گوناگون» مبدل می‌کند و وحدت معنوی جامعه بشری را که بر پایه فطرت یك سان آنها قرار دارد، از میان می‌برد. از این رو، سرگذشت پیامبران - علی رغم تفاوت‌های زمانی و مکانی - شباهت‌های اساسی دارند و آن چه را از زبان یك پیامبر یا قومش می‌شنویم، درباره پیامبران و اقوام دیگر نیز صدق می‌کند. با تأمل بیشتر در عبارات نهج البلاغه، پدیده شرك، شامل جنبه‌های وسیع‌تری می‌شود که از حدّ عدم ایمان به خدای واحد فراتر می‌رود. سخنان امیرالمؤمنین‌علیه السلام در تبیین شرایط اجتماعی جوامع در زمان ظهور انبیا، بیانگر انحطاط فکری و روحی انسان‌هاست که همگی از پیامدهای شرك است. در یکی دیگر از خطبه‌های علی‌علیه السلام که ابوزکریای حریری، یکی از صحابه ایشان، آن را نقل کرده، رسالت پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله با چنین صفاتی تشریح می‌شود: «او را به رسالت فرستاد، اجابت کننده، اندرز دهنده، ادب کننده و پرهیزگار... محو کننده و زداینده آیین‌های باطل بیهوده‌گویان»25 در جای دیگر آمده است: «محمدصلی الله علیه وآله آنان را، کتاب، حکمت، سنت و فرایض آموخت تا هدایت شوند، تأدیب کرد تا پراکنده نشوند، متحد ساخت تا از آلایش‌ها پاك گردند و جسم و جانشان را تزکیه نمود».26 امام‌علیه السلام تأکید می‌کنند که تمامی انحرافات و مفاسد موجود در جوامع بشری، به دلیل فراموشی خدا و غفلت از معرفت او صورت می‌گیرد و لذا پیامبران، هدایت‌گر جامعه‌اند؛ یعنی اندرز دهنده، تأدیب کننده، روشن‌گر حق و راستی، آموزنده حکمت و سنت خدایی‌اند و آنها عهده‌دار بیدار کردن عقول راکد و خفته، گشودن چشم‌ها و باز کردن گوش‌ها و متحد کردن قلوب و اقوام پراکنده بر محور یك گرایش و دین توحیدی فطری می‌باشند. به بیان دیگر، رسالت انبیاء در دو هدف بزرگ خلاصه می‌شود: «هدف نخست که اهمیت بیشتری دارد، عبارتست از زنده کردن فطرت پاك و سلیم انسان، فطرتی که با آن به خدای متعال، ایمانی حقیقی پیدا کند، مخلوق بودن خود را دریابد و در نتیجه جایگاه خویش را در هستی بشناسد... و هدف دوّم، که از برخی جهتها نتیجه هدف اوّل است، ایجاد انگیزه‌های روحی، روانی و اجتماعی برای تحقق فرایند رشد عقلی و مادی و اجتماعی در زندگی است به گونه‌ای که بین رشد روحی و اخلاقی و رشد مادی، توازن برقرار شود».27 این همان چیزی است که در نهج البلاغه «اتمام حجّت» نامیده می شود: «مردم را در باب ربوبیّت و معرفت خود [از آن جهت]، که حجّت و دلیل بر آن استوار کند، رها نکرد، بلکه به سبب حجّت‌ها و دلیل‌هایی که بر زبان برگزیدگانش (پیامبران) جاری کرد و همه آنان یکی بعد از دیگری آورنده پیغام‌های او بودند، از ایشان پیمانی گرفت، تا این که به وسیله پیغمبر ما، محمدصلی الله علیه وآله حجّتش را تمام کرد و جای عذری باقی نگذاشت».28 قرآن کریم به این معنی تصریح کرده است: «البته ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و معیار به وسیله آنان نازل نمودیم تا مردم عدالت را برپا دارند».29 «ای پروردگار ما، در میان آنان، رسولی از خود آنان بفرست تا آیات ترا بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و آنان را پاکیزه کند».30 «آنان که پیروی می‌کنند از رسول پیام‌آور درس ناخوانده که خبر او در تورات و انجیل که در دست دارند، ثبت شده است، آنان را به نیکی دستور می‌دهد و از بدی باز می‌دارد، پاکیزه‌ها را برای آنان حلال و پلیدی‌ها را برای آنان تحریم می‌کند و بار سنگین و زنجیرهایی که بر گردن آنان بود، برمی‌دارد و کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری‌اش کردند و از آن نوری که با او نازل شده است پیروی کردند، رستگارانند».31 چنین برداشتی از تاریخ، حاوی چند نکته قابل توجه است: نخست آن که داستان آفرینش و برگزیدن انسان در میان مخلوقات به عنوان «حامل بار امانت الهی» و «خلیفة اللّه» با فلسفه بعثت پیامبران، کاملاً هماهنگ است و این تنها در پرتو تفکر توحیدی قابل درك و پذیرش است. دیگر آن که علی

رغم آن که در این دیدگاه، تاریخ، مظهر تحقق اراده خداوند در جهت هدفی خاص است، امّا انسان به دلیل داشتن قدرت انتخاب، مسئول است و مشیت خداوندی، خللی به این امر وارد نمی‌سازد. «ما همواره در معرض آزمایشیم و در موقعیت خاص قرار داریم و باید پاسخ‌گوی عمل خود باشیم و این یکی از صورت‌های تاریخی بودن وجود آدمی است».32 ارتباط میان بعثت پیامبران و مسئله امتحان، ناظر به چنین مسئولیتی است: «اگر خداوند سبحان هنگامی که پیامبران را برانگیخت، [اراده می‌کرد که] به آنان گنج‌های زر و کان‌های طلای ناب و باغ‌هایی که همه گونه درخت در آن می‌کارند عطا کند و مرغ‌های آسمان و جانوران زمین را با ایشان همراه سازد، بجا می‌آورد و اگر چنین می‌کرد آزمایش ساقط و پاداش، نادرست می‌شد و نیازی به خبرها نبود و برای قبول کنندگان، مزدهای آزمایش شوندگان لازم نبود و گرویدگان، شایسته ثواب نیکوکاران نبودند و نام‌ها با معانی مطابقت نمی‌کرد، ولی خداوند سبحان، پیغمبرانش را در اراده و تصمیم‌هایشان قوی و توانا گردانید و در آن چه دیده‌ها به حالاتشان می‌نگرند، ناتوانشان قرار داد با قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را از بی‌نیازی پر می‌کرد و با فقر و تنگدستی که چشم‌ها و گوش‌ها را از رنج و آزار پر می‌نمود و اگر پیغمبران دارای توانایی بودند که کسی قصد تسلّط بر ایشان نمی‌کرد و دارای تسلّطی بودند که ستم نمی‌کشیدند... این حال برای مردم در پند پذیرفتن آسان‌تر و از خودپسندی و گردنکشی دورتر بود و از راه ترس که بر ایشان غالب می‌شد یا از راه رغبت و خواهشی که آنها را مایل و متوجه می‌گردانید، ایمان می‌آوردند، پس قصدها خالص نبود و نیکویی‌ها قسمت شده بود، ولی خداوند سبحان خواسته که پیروی از پیغمبران و تصدیق به کتاب‌ها و فروتنی برای ذات و تسلیم در مقابل فرمان و گردن نهادن به طاعت و بندگیش، چیزهایی مخصوص او در برداشته باشد که به آنها از غیرشان عیبی آمیخته نشود و هرچه امتحان بزرگ‌تر باشد، ثواب و پاداش آن بیشتر است».33 و به همین دلیل امام علی‌علیه السلام تاریخ را وسیله عبرت دانسته‌اند: «آیا آثار پیشینیان شما را باز نمی‌دارد و آیا در مرگ پدرانتان، عبرت و پندی نیست، اگر تعقل واندیشه نمایید».34 «آیا نمی‌بینید که خداوند سبحان پیشینیان را از زمان آدم تا آخرین نفر از این جهان آزمایش فرمود».35

تبیین رسالت پیامبران در نهج البلاغه از دیدگاه دیگری نیز قابل تأمل است و آن، مسئولیت در بنای جامعه‌ای خدامحور است. از دیدگاه علی‌علیه السلام رسالت پیامبران، یکی از محورهای عمده تاریخ بشری است و در چنین طرز تلقی نمی‌توان رسالت را تنها به موعظه‌ها و اندرزهای حکیمانه و ابلاغ وحی، محدود کرد، چون آن چه که در یك جهان بینی، محور تاریخ قرار می‌گیرد، نمی‌تواند حیطه‌ای مختصر داشته باشد. تمامی ویژگی‌هایی که در بیان رسالت پیامبران و خاصه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، در نهج البلاغه مورد توجه است، ناظر بر چنین مسئولیتی است که منوط به شرایط متفاوت زمانی و مکانی پیامبران است که به انحاء مختلف و در ابعاد کم و زیاد، تحقق می‌یابد. در بیان امام علی‌علیه السلام، پیامبران وظیفه دارند تا با اقامه استدلال آیین‌های باطل را بزدایند و حق را بر پا دارند و آیات کتاب خدا را به مردم عرضه کنند و «حلال و حرام، واجبات و مستحبّات، ناسخ و منسوخ، رخصت‌ها و عزیمت‌ها، عبرت‌ها و مثل‌ها، خاص و عام، مطلق و مقیّد و محکم و متشابه»36 آن را برای مردم شرح دهند، که تحقق این امور در جهت ایجاد یك جامعه خدامحور است. بی‌شك اگر این جنبه از رسالت را نادیده گرفته و منکر شویم، نقش انبیاء، نه یك نقش محوری، که در حاشیه تاریخ قرار خواهد گرفت و چنین چیزی در سخنان علی‌علیه السلام به چشم نمی‌خورد. معاویه درباره پیامبرصلی الله علیه وآله این طور اظهار نظر کرد: «محمّدصلی الله علیه وآله یکی از رسولان بود که بر همه مردم مبعوث شده بود؛ پیام‌های پروردگارش را رسانید و جز این مالك چیزی نبود»37. و امام علی‌علیه السلام در نامه‌ای به او، این طور پاسخ دادند: «همچنین، امامت محمّدصلی الله علیه وآله را انکار کردی و پنداشته‌ای که او رسول است و امام نیست، انکار این امر سبب می‌شود که امامت همه پیامبران را انکار کنی، ولی ما شهادت می‌دهیم که او رسول و امام بود».38 این مقام امامت که علی‌علیه السلام بدان تأکید می‌کند، مسؤولیت ایجاد یك جامعه خدامحور است که هدایت و رهبری آن از سوی پیامبران را ضروری می‌سازد. از این رو، تمامی تاریخ از دیدگاه آن حضرت، در پرتو رسالت و امامت انبیاء معنا می‌یابد که از آغاز آفرینش و انتخاب

انسان تا پایان عمر جهان، بر همین محور واقع شده است.

ج) انجام تاریخ

سلسله به هم پیوسته پیامبران با رسالت محمدصلی الله علیه وآله، به آخرین طبقه خود می‌رسد و با خاتمه بعثت، دین خدا کامل و حجّت تمام می‌شود: «بر شما کتاب را برهان بر هر چیزی فرستاده است و روزگاری پیامبرش را در میان شما زنده نگاهداشته تا آن که دین خود را به آن چه در کتاب خویش فرو فرستاده، برای پیغمبر و شما کامل ساخت، دینی که مورد پسند است و به زبان آن حضرت آن چه دوست داشت از اعمال نیکو و آنچه کراهت داشت از کردار زشت و نواهی و اوامر خود، به شما ابلاغ نمود و جای عذری باقی نگذاشت و حجت را بر شما تمام کرد».39

سومین مرحله اساسی تاریخ، از خاتمه بعثت پیامبران آغاز می‌گردد.اتمام حجّت بر انسان‌ها و تکمیل دین که به معنای رشد و تکامل فکری و فرهنگی انسان‌هاست، سبب می‌شود که از این پس، جامعه انسانی توان آن را داشته باشد که با الهام از تعالیم انبیاء و دین خدا، به سیر تاریخی خود ادامه دهد. به بیان دیگر، از این پس احتمال آنکه انسان عهد و پیمان الهی خود را کاملاً فراموش نماید و اساس توحیدی هستی را وارونه ببیند، از میان رفته است، دو مرحله پیشین، یکی آغاز و دیگری دوران کودکی و ناپختگی فکری انسانهاست امّا از مرحله سوم، انسان وارد بلوغ فکری و عقلی گشته و بدون پیامبران هم توان درك آنچه را که باید بداند و بشناسد، دارد. با این همه رشد عقلی بشریّت به معنای محو مفاسد، انحرافات و کجروی‌ها نیست و شرك با چهره‌های جدید همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد، آیا تاریخ بر همین سیاق و با فراز و نشیب‌های همیشگی‌اش به پیش خواهد رفت؟ دیدگاه نهج البلاغه از این مرحله به بعد، حائز ویژگی‌های خاصی است که تبیین آنها برای فهم انجام تاریخ، ضروری می‌نماید.

در خطبه‌های متعددی از نهج البلاغه، به مناسبت‌های مختلف از گروهی «بندگان برگزیده» با عنوان «حجت‌های خدا» یاد شده است. این افراد در شمار انبیاء نیستند و نیز رسالتی که بر دوش پیامبران است، بر عهده ندارند، اما جانشینان معنوی پیامبران و تداوم‌بخش راه آنان محسوب می‌شوند. در خطبه بیستم نهج البلاغه به این مطلب تصریح شده است: «و تبلیغ نمی‌کند از جانب خدا، بعد از رسولان، مگر بشر»40 از دیدگاه علی‌علیه السلام، این گروه، پس از خاتمه بعثت پیامبران، راهنمایان بشریت می‌باشند، امّا با تفاوت‌هایی آشکار، از جمله آن که، ممکن است مردم حتی آنها را نشناسند، امّا حضورشان در اجتماع بشری، حافظ سنت‌های خداوندی است: «و همواره برای خدا در پاره‌ای از زمان بعد از پاره‌ای دیگر و در روزگارهایی که آثار شرایع در آنها گم گشته، بندگانی هست که با آنان در اندیشه‌هایشان راز می‌گوید و در حقیقت عقل‌هاشان با آنها سخن می‌فرماید. (اینان) چراغ را به روشنایی بیداری و هشیاری در دیده‌ها و گوش‌ها و دل‌ها می‌افروزند، روزهای خدا را یادآوری می‌کنند و از عظمت و بزرگواری او می‌ترسانند؛ آنان، مانند راهنمایان در بیابان‌ها هستند که هر که از وسط راه برود، راه او را می‌ستایند و به رهایی مژده‌اش می‌دهند و هر که به طرف راست و چپ برود راه را برای او مذمّت کرده، از تباه شدن بر حذرش می‌دارند و با این اوصاف، آنها چراغ‌های آن تاریکی‌ها و راهنمایان آن شبهه‌ها هستند».41 امام‌علیه السلام در جای دیگر می‌فرمایند: «خداوند برای خیر و نیکو، اهلی و برای حق ستون‌هایی و برای طاعت و بندگی، نگاه دارندگانی قرار داده است و شما را در هر طاعت، از طرف خدا مددی است که زبان‌ها را گویا و دل‌ها را مطمئن می‌سازد... و بدانید، بندگان خدا که نگه دارنده علم خدا هستند آن چه را که باید نگاه داشته شود، حفظ می‌کنند و چشمه‌های آن را جاری می‌گردانند».42 در همین خطبه، عامل برتری و برگزیدن آنان، چنین تبیین شده است: «آنان مانند برتری تخم و دانه هستند که پاك می‌شود، از آن فرا می‌گیرند و دور می‌ریزند؛ آن تخم را «پاك کردن» جلوه داده «و آزمایش» پاکیزه گردانیده است».43 در جایی دیگر، خطاب به کمیل بن زیاد می‌فرمایند: «زمین، خالی و تهی نمی‌ماند از کسی که به حجّت و دلیل، دین خدا را برپا دارد؛ یا آشکار و مشهود است یا ترسان و پنهان، تا حجّت‌ها و دلیل‌های روشن

خدا از بین نرود و ایشان چندند و کجایند؟ به خدا سوگند از شمار بسیار اندك هستند و از منزلت و بزرگی، نزد خدا بسیار بزرگوارند. خداوند به ایشان حجّت‌ها و دلیل‌های روشن خود را حفظ می‌کند تا آنها را به مانندانشان سپرده و در دل‌هایشان کشف نمایند. علم و دانش با بینایی حقیقی یك باره به ایشان رو آورده و با آسودگی و خوشی یقین و باور به کار بسته‌اند... آنان خلفا و نمایندگان خدا هستند در زمین که به سوی دین او می‌خوانند».44 بدین ترتیب، از دیدگاه علی‌علیه السلام، سنت‌ها و شرایع خداوندی نیازمند حفظ و تقویت و دفع سموم و آفات است و این وظیفه را این گروه از بندگان برگزیده خدا به انجام می‌رسانند. این مستلزم آن است که خداوند، هدایت تشریعی‌اش را با خاتمه بعثت، به پایان نرساند و گوش هوش و عقل و روح انسان‌ها که نیاز به تذکرات مداوم و نهیب‌های پی در پی دارد، از تداوم هدایت الهی، بی‌بهره نگذارد. این نمایندگان، عهده‌دار استمرار هدایت الهی‌اند و علم و آگاهی و روشنایی خود را به عده‌ای دیگر که بتوانند چنین رسالتی را بر دوش گیرند، منتقل می‌نمایند. این بخش از سخنان علی‌علیه السلام با بخش دیگری که در خصوص «آل محمدصلی الله علیه وآله، اهل بیت، اهل حق و اهل قرآن» که گروهی مشخص از همان بندگان برگزیده‌اند سخن می‌گوید، ملازمتی خاص دارد، چه این که، هر دو در سومین مرحله تاریخی بشر و به عنوان زمینه های انجام تاریخ، مورد توجه قرار می‌گیرند، اهل بیت، در سخن علی‌علیه السلام ویژگی‌هایی دارند که آنان را از سایرین متمایز کرده است: «آل پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نگهدارنده راز نهان و پناه فرمان آن حضرت و خزانه دانش آن وجود محترم هستند و مرجع حکمت‌های آن جناب و حافظ کتاب‌هایش می‌باشند و مانند کوه‌هایی هستند برای دینش... هیچ یك از این امّت با آل محمدصلی الله علیه وآله قابل قیاس نبوده و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش ایشان بهره‌مندند، با آنان برابر نیستند. آل محمّدصلی الله علیه وآله، اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند... دور افتادگان از راه حق به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می‌شوند و خصائص امامت در آنان جمع و حق ایشان است و درباره آنان وصیّت و ارث بردن ثابت است. در این هنگام، حقّ به سوی اهل برگشته، به جایی که از آن خارج شده بود، منتقل گردید».45 برخورداری از علم و معرفت ویژه، بارزترین خصیصه آنان است و احاطه بر احکام و سنت‌های خداوندی، آنان را محور حق‌جویی و حق‌یابی قرار می‌دهد: «ابواب علم و معرفت و راه روشن نزد ما اهل بیت می‌باشد».46 «ما از شجره نبوّت هستیم، از خاندانی که رسالت و پیغام الهی در آن جا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آن جا بوده و ما معادن معرفت و دانش و چشمه‌های حکمتیم».47 «موقعی که در تاریکی گمراهی و نادانی بودید به سبب ما هدایت شدید و به راه راست قدم نهادید و بر کوهان بلندی سوار شدید و به واسطه ما از تیرگی‌های شب‌های آخر ماه، وارد روشنایی صبح شدید».48 «ما اهل بیت، چون پیراهن تن او، و یاران راستین او، و خزانه‌داران علوم و معارف و درهای ورود به آن معارف هستیم و داخل خانه‌ها نمی‌توان شد مگر از درهای آنها. پس کسی را که از غیر درها وارد خانه‌ها شود، دزد می‌نامند. آیات قرآن آن چه در مدح و منقبت علم و هدایت است درباره ایشان نازل شده و آنان گنج‌های خداوند بخشنده هستند».49 «آل محمد زنده کننده علم و دانایی و از بین برنده جهل و نادانی هستند، حق را مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند، ایشان ستون‌های اسلام و پناهگاه‌های آن هستند. به وسیله ایشان حق به اصل و موضع خود باز می‌گردد و باطل و نادرستی از جای آن دور و نابود شود... دین را شناختند، شناختنی که از روی دانایی و رعایت نمودن است نه شناختنی که از روی شنیدن و نقل کردن باشد».50 با این حال تصریح شده که علم و معرفت مذکور، علم غیب نیست و نباید انسان را از این جهت دچار شبهه نماید. در همین ارتباط، امیرالمؤمنین‌علیه السلام در پاسخ به مردی که او را به داشتن علم غیب توصیف کرده بود، فرمود: «آن چه گفتم علم غیب نیست، بلکه تعلّم و آموختنی است از صاحب علم و دانش و علم غیب منحصر است به دانستن وقت قیامت و آن چه خداوند سبحان در گفتارش شمرده است... غیر از اینها، پس علمی است که خداوند به پیغمبر خود یاد داد و او هم به من آموخت».51 در این جا بار دیگر، یك تسلسل تاریخی مورد تأکید قرار گرفته که بر اساس آن نقش اهل بیت، تداوم نقش پیامبران معرفی می‌شود و این گویای اهمیت ویژه اهل بیت «در حفظ تعادل دین و جلوگیری از انحراف و کجروی‌ها یی

است که همواره دین را تهدید می‌کند».52 از این رو اهل بیت، پیشوایان و امامان مردم‌اند و از وراثت معنوی برخوردارند که از خدا به پیامبر و از وی به امامان منتقل می‌شود: «کتاب و حکمت و علم از آن ماست و خانه خدا و مسکن اسماعیل و مقام ابراهیم از آن ماست».53 تا کنون هیچ محقق کلامی، تاریخی، فقاهتی و ... چه در زمان خود ائمه‌علیه السلام و چه در قرون و اعصار بعدی نتوانسته‌اند در علوم و معارف آنان اشکال و اعتراضی وارد نمایند... از نظر شناخت عقاید و احکام و سایر معارف اسلامی، روشن است که ائمه در عالی‌ترین مقام بوده‌اند و ... اتصال آنان به معدن وحی، حقیقتی ثابت شده است.54 بدین ترتیب، بر انسان‌ها فرض است که امامانشان را بشناسند تا راه هدایت را گم نکنند: «از شما هر که بر خوابگاه خود بمیرد در حالی که به حقّ پروردگارش و حق پیغمبر و فرستاده او و حق اهل بیتش شناسا باشد، شهید است».55 «جز این نیست که امامان، قائم مقام خداوند بر آفریدگان و متولی امور و مراقب آنها بوده، به شئون و احوالشان می‌پردازند و نیز نقیب و سرپرست و معرف بندگان و عارف به حال آنها می‌باشند. داخل بهشت نشود مگر کسی که امامان را بشناسد و آنها بشناسندش و در دوزخ داخل نگردد جز کسی که نه او امامان را بشناسد و نه امامان وی را».56 به طور کلی، آن چه سخنانی که در خصوص اهل بیت و آل محمدعلیه السلام و نقش ویژه آنها در نهج البلاغه آمده است، شامل نوزده خطبه است که برخی از نامه‌ها و سخنان امام‌علیه السلام در محافل خصوصی را نیز باید بر آن افزود، آشنایی با نحوه توصیف و تبیین این نقش ویژه توسط علی‌علیه السلام، برای شناخت پایان تاریخ از دیدگاه ایشان، بسیار ضروری است، همان چیزی که شیعیان او، آن را «پایان امیدبخش تاریخ» می‌دانند و در چند خطبه نهج البلاغه، صراحتاً بدان اشاره شده است. این پایان امیدبخش، بر اساس اراده و مشیّت خداوند و به دست یکی از امامان، از نسل اهل بیت تحقق می‌یابد: «دنیا بر ما بازگردد و مهربانی نماید، مانند شتر بدخو و گازگیر به بچه خویش. به درستی که خداوند اراده کرده است که بر مستضعفین، منّت گذارد و آنها را وارث و پیشوایان روی زمین قرار دهد»57 (قصص/5). این بازگشت زمانی صورت می‌گیرد که حق و راستی از جایگاه واقعی خود دور گشته و فتنه‌های فراوان به مردم روی آورده است. راه‌های روشن حق نزد اهل بیت است، اما این راه‌ها در گرد و غبار فتنه‌ها گم شده و تشخیص آن دشوار می‌گردد تا زمانی که «موعود»، بر اساس سنّت تغییرناپذیر خداوندی قیام کند و از این رو، طولانی نشدن آن نباید موجب یأس گردد: «مدتی که خواست خداوند است درنگ خواهید نمود تا این که خداوند آشکار گرداند کسی را که شما را گرد آورد و از پراکندگی رهاند. پس به امام حاضر که به دنیا اقبال نکند، طمع نداشته باشید و از امام زمان‌علیه السلام که غائب است ناامید نگردید، زیرا ممکن است یکی از دو پای او از جای در رفته بلغزد و پای دیگرش بر جای ماند و هر دو پایش برگردد تا ثابت و استوار شود. آگاه باشید مثل آل محمدصلی الله علیه وآله مانند ستارگان آسمان است که هر زمان ستاره‌ای ناپدید شد، ستاره‌ای آشکار می‌گردد. پس چنان است که نعمت‌های خداوند در شما کامل گشته و آنچه آرزو دارید به شما ارائه داده است».58

ظهور منجی به یك معنا علامت پایان تاریخ بشری و در معنای دیگر آغاز فصل جدیدی از آن است که به قیامت منتهی می‌شود و با تحولاتی عمیق همراه است که به دلیل اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه انسانی در آن دوران است. در این زمان «اسلام غریب گردد و دم خود را به حرکت درآورده، جلو گردنش را به زمین بچسباند».59 این امر که ظهور مصلحان، همواره در شرایط حاد اجتماعی صورت می‌گیرد، امری بدیهی است اما نکات مندرج در سخنان علی‌علیه السلام حاکی از آن است که در زمان مورد بحث، اوضاع به گونه‌ای است که هر گونه تغییر اساسی و عمیق جز با تحولاتی سخت و زیر و رو کننده، محقق نخواهد شد: «خداوند به وسیله مردی از ما خاندان پیغمبر، فتنه را می‌شکافد آن سان که پوست را بر تن کسی که به شکنجه در چرم گاوش، گرفته‌اند، می‌شکافند».60 «تا این‌که جنگ و خونریزی سخت به شما رو آورد، به طوری که دندان‌هایش را آشکار گرداند»61 «جام لبریز شوکران مرگ به کامشان می‌ریزد و جز زخم شمشیر برّان عطایشان ندهد».62 مصلحی که این گونه قیام می‌کند «حاکمی غیر طایفه پادشاهان [است که] کارگردانان آنها را به بدی اعمال و کردارشان بازخواست می‌نماید».63 زیرا وی «باقی‌مانده حجت‌های خدا و جانشین

جانشین‌های پیغمبران او می‌باشد».64 در این دوره، مردم، حق و باطل را جای‌گزین یك‌دیگر کرده و در شرایطی قرار دارند که پیش از آن، در عهد پیامبران لزوم بعثت انبیاء را ضروری می‌ساخت، امّا این بار منجی نه پیامبر، که امامی است با همان رسالت‌ها. پیشوایی او بر جامعه بشری بسیاری از آمال انسان‌ها را محقق خواهد کرد: «چون وقت آن برسد، آقای بزرگوار و پیشوای دین، مستقر و پابرجا گردد، پس نزد آن بزرگوار گرد آیند چنان که پاره‌های ابر در فصل پاییز، گرد آمده به هم می‌پیوندند».65 «سپر حکمت پوشیده و آن را با شرایطش که عبارت است از توجّه و شناختن و فارغ ساختن خود را برای آن فرا گرفته»66 «هوای نفس را به هدایت و رستگاری برمی‌گرداند زمانی که مردم هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده باشند و رأی را به قرآن برمی‌گرداند، زمانی که مردم قرآن را به رأی و اندیشه مبدل کرده باشند».67 «زمین پاره‌های جگرش را برای او بیرون خواهد آورد و کلیدهایش را تسلیم آن بزرگوار می‌نماید، پس عدالت و دادگستری در روش مملکت‌داری را به شما می‌نماید و متروك شده از کتاب و سنت را زنده می‌کند».68

به بیان امروزی، نگرشی تکاملی و خوش‌بینانه، دیدگاه تاریخی نهج البلاغه را تکمیل می‌کند. بر اساس این دیدگاه، ظهور امام موعودعلیه السلام و استقرار او در مسند حاکم جامعه، سبب اعتدال در جنبه‌های مادی و معنوی جامعه بشری و پیشرفت آن خواهد شد. این امر میسر نمی‌شود مگر به سبب آن‌که امام موعود، خود، از ذخایر معرفت و حکمت برخوردار بوده و به دلیل اتصال به منبع الهی، از فیوضات و عنایات او نیز بهره‌مند است و لذا از این رو، مسلّماً این اعتدال تحقق پیدا خواهد کرد، چیزی که بشر هیچ گاه، به طور کامل از آن بهره‌مند نبوده است. از این پس، انسان با همان ویژگی‌های همیشگی، امّا در عرصه‌ای نوین، به حیات خود ادامه می‌دهد. این عصر جدید به قیامت منتهی می‌شود؛ عرصه‌ای که بشر تمام تاریخش را عرضه می‌کند تا درباره آن قضاوت شود.

مفهوم تاریخ در نهج البلاغه

تاریخ در نهج البلاغه، عرصه نبرد، کشاکش و آزمایش انسان‌هاست و پیروز و سربلند کسی است که موفق به طی این مسیر بر مبنای معیارهای الهی شود. شکل‌گیری تاریخ، به دست انسانها و بر اساس سنّت خداوندی صورت می‌گیرد و این سنّت عبارت است از هدفی الهی که در آفرینش و تکوین انسان مستتر است و انسان‌ها در تمام طول تاریخ و در آن چه که می‌آفرینند، به سوی آن حرکت می‌کنند. تاریخ در این نگرش، تذکر، معرفت و آزمایش الهی است. «آزمایشی که انتزاعی نیست و در وقت صورت می‌گیرد. معرفت آدمی تاریخ او را رقم می‌زند و موجودات دیگر، چون معرفتی ندارند، تاریخ هم ندارند».69

در فهم تاریخ‌نگری نهج البلاغه، دو مفهوم «دنیا و آخرت»کلیدی و حسّاس است. واژه دنیا بیش از 265 بار در نهج البلاغه به کار رفته و ده‌ها وصف برای آن بیان شده است.70 آنچه که در توصیف دنیا آمده، مانند «سرای آزمایش و عبرت» و «عرصه نبرد حق و باطل»، همان نگاهی است که تاریخ را از این دیدگاه، معنا می‌کند. بر این اساس، حتی تقسیم‌بندی انسان‌ها و رتبه‌بندی آنها، بر اساس نوع برداشت و درك آنان از دنیا صورت می گیرد. دنیای مذمت شده در این مفهوم، مظاهر مادی این جهان نیست، بلکه عبارت است از دلبستگی‌ها، وابستگی‌ها و بند و زنجیرهایی که بر دست و پای آدمی سنگینی کرده و حرکت تکاملی او را به تعویق انداخته یا متوقف می‌سازد. آدمی باید بداند که دنیا، وسیله است نه هدف، چون اگر آن را هدف خود بداند از درك و دریافت قدر و منزلت خود باز می‌ماند. تمام زشت‌کاری‌های آدمی در طول تاریخ به دلیل آن بوده که وی دنیا را «منزلگاه آخر» پنداشته و شیطان نیز با وسوسه‌هایش، آن را آراسته‌تر جلوه داده است، دنیا را باید در حد مسیر گذر دید و مزرعه کشت و نه بیشتر، دنیا «سرای فنا و نیستی» است، برای آن و اهلش رخت بربستن مقدر گردیده است... پس کوچ کنید از آن و از بهترین متاع خود توشه بردارید و در آن بیش از حاجت نطلبید و از آن زیادتر از آن‌چه به شما رسیده نخواهید».71 «دنیا سرای گذشتن است نه سرای ماندن و مردم در آن دو دسته‌اند: دسته‌ای خود را در آن بفروشند پس خویش را هلاك گردانند و دسته‌ای خود را بخرند، پس خود را برهانند».72

«دنیا برای دیگری آفریده شده و برای خود آفریده نشده است».73 خود را فروختن و خود را خریدن، در این منطق چه معنایی می‌تواند داشته باشد. جز آن که بگوییم انسان‌شناسی ژرف نهفته در این دیدگاه، پایه و اساس جهان‌بینی آن است. در حقیقت، این همه تأکید بر عبرت گرفتن از گذشتگان و اندیشیدن در عوامل انحطاط یا ترقی آنان، به دلیل همین نگرش خاص به تاریخ است. «این صفت تاریخ، حتی در عناوین کتاب‌های تاریخی دوره اسلامی نیز منعکس شده است؛ در عناوینی، چون مروج الذهب و معادن الجوهر، التنبیه والاشراف، تجارب الامم، تجارب السلف، العبر و ...»74 دنیا محل وابسته شدن نیست: «داستان شما و دنیا، همچون داستان مسافرینی است که به راهی می‌روند و گویا راه را به پایان رسانده‌اند و نشانه‌ای را منظور خویش قرار داده و به آن رسیده‌اند».75 این راه پایانی مشخص دارد که از همان ابتدا به بشر گوش‌زد شده، اما مانع آزادی عمل او نشده است. کسی که با جملات مذکور، در توصیف دنیا سخن می‌گوید، هنگامی که نزد او از بی‌ارزشی و نکوهیده بودن دنیا سخن به میان می‌آید، اشتباه و شبهه را چنین تصحیح می‌کند: «ای نکوهنده دنیا که به نیرنگ او فریفته شده‌ای... تو بر آن جرم می‌نهی یا دنیا بر تو جرم می‌نهد؟... دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را باور دارد و سرای ایمنی است برای کسی که فهمید و آنچه را که خبر داد، دریافت و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد و سرای پند است برای کسی که از آن پند گیرد، جای عبادت و بندگی دوستان خدا و جای نماز گزاردن فرشتگان خدا و جای فرود آمدن وحی خدا و جای بازرگانی دوستداران خداست که در آن رحمت و فضل به دست آورده و سودشان بهشت است».76

این انسان است که به دنیا مفهوم می‌بخشد. آن را مذموم می‌کند یا پسندیده، هدف می‌کند یا وسیله و از این رو، مسئول اعمال خویش است و باید در مقابل آن پاسخ‌گو باشد. بهانه‌ای برای او نیست، چه، بارها و بارها رسولانی آمدند و طبع آسوده طلبش را به حرکت وا داشتند و ذهن خفته‌اش را به اندیشیدن و اگر این عامل نبود، تاریخ بشری حرکت و تکاملی را تجربه نمی‌کرد، از این لحاظ دنیا برای انسان چون میدان مسابقه است: «به شما در میدان وسیع مسابقه مهلت داده تا برای به دست آوردن چوگان، از یك‌دیگر سبقت گیرید. پس بندهای جامه‌ها را محکم ببندید... اندیشه کار با میهمانی جمع نمی‌شود».77 این مهلت برای نجات از گمراهی است: «برای رهایی از گمراهی مهلت داده شده، مانند فرصتی که به کسی که رضا و خشنودی یك ناراضی را جلب نماید می‌دهند و تاریکی‌های شبهات از آنان برداشته شده است و به حال خود گذاشته شده‌اند برای آماده شدن، مانند آماده و لاغر کردن اسب‌های نیکو برای پیشی گرفتن در میدان مسابقه، فکر و اندیشه در به دست آوردن حق و حقیقت و شتاب کردن در فرا گرفتن نور علم و دانش در مدت زندگانی تا رسیدن اجل که فرصتی در دست است».78 انسان در دنیا تاریخ را می‌سازد و این تاریخ دنیوی اوست که آخرتش را شکل می‌دهد. دنیا و آخرت در حقیقت تاریخ او هستند و او در این تاریخ نقش اصلی را ایفا می‌کند. در این جا اگر سخن از سنت خداوندی است، مقصود آن نیست که خداوند به دست خویش در تاریخ دخالت کرده و عاملی از عوامل مؤثر در آن است. اراده او در قالب آفرینش جلوه می‌کند و او خود، انسان‌ها را به مطالعه این جلوه‌ها فرا می‌خواند تا هم خود را بشناسند و هم خدا را. خودشناسی، محور زرین این تاریخ است79 و هدفی اولیه که برای نیل به هدفی والاتر مورد تأکید قرار می‌گیرد. «تاریخ جهان به صورتی که در قرآن و نهج البلاغه و آثار بعضی از مورخان اسلامی عنوان شده است، تاریخ قرب و بُعد انسان نسبت به مبدأ عالم و آدم است... تاریخ جهان به نحوی که در اسلام ظهور می‌کند، تاریخ حکومت اسمای الهی است و این آدمی است که آن اسماء را می‌شناسد و مظهر آن است و به همین جهت موجود تاریخی است... طی فاصله میان اسفل و اعلی همان تاریخی بودن است».80

نگرش به تاریخ در نهج البلاغه، نگرشی است که از خدا آغاز شده و به خدا ختم می‌شود. همه چیز فانی است الاّ او و او اصل است و غیر او، همه فرع. مقام انسان ارجمند است به شرط آن که آن را بشناسد. حجت بر او تمام و ادلّه بسیار بر او عرضه شده، اما در نهایت، باز هم خود اوست که باید راه خویش را برگزیند. او راه‌های بسیاری را آزموده و می‌آزماید و تاریخ به تمامی، مجموعه گزینش‌ها و آزمایش‌های اوست که هویت و چگونه بودنش را هم

می‌نمایاند و هم می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها

1. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام - دانشگاه الزهراء .
2. سید علینقی فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا) خطبه اول، ص 26.
3. بقره (2) آیه 30.
4. خطبه قاصعه، ص 777.
5. همان، ص 778.
6. همان، ص 780 - 781.
7. محمد مهدی شمس الدین «حرکت تاریخ از دیدگاه امام علی‌علیه السلام» ترجمه محمدرضا ناجی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1380) ص 70 - 69.
8. خطبه قاصعه، ص 780.
9. همان.
10. خطبه اشباح، ص 263.
11. همان.
12. خطبه قاصعه، ص 784.
13. همان، ص 787.
14. محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1357) ج 2، ص 170 - 171.
15. خطبه قاصعه، ص 796 - 797.
16. عبدالکریم سروش، حکمت و معیشت، (تهران، موسسه فرهنگی سراج، 1375) ص 204.
17. اعراف (7) آیه 172.
18. خطبه اول، ص 34.
19. رضا داوری اردکانی، دانشنامه امام علی(ع)، زیر نظر علی اکبر رشاد (تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر سال 1380) ج اول، حکمت و معرفت «مقاله تاریخ و معرفت تاریخی»، ص 307.
20. خطبه 90، ص 264.
21. ابن هلال ثقفی، الغارات، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، ص 74.
22. رضا داوری اردکانی، پیشین، ص 295.
23. خطبه دوم، ص 43 - 44.
24. خطبه اول، ص 34.
25. ابن هلال ثقفی، پیشین، ص 57.
26. همان، ص 74.
27. محمدمهدی شمس الدین، پیشین، ص 43.
28. خطبه اشباح، همان؛ نیز خطبه 85، ص 207.
29. حدید: 25.
30. بقره: 129.
31. اعراف: 157.
32. رضا داوری اردکانی، پیشین، ص 296.
33. خطبه قاصعه، ص 793.
34. خطبه 98، ص 294.
35. خطبه قاصعه، ص 796.
36. خطبه اول، ص 37.
37. ابن هلال ثقفی، پیشین، ص 70 - 71.
38. همان.
39. خطبه 85 .
40. خطبه 20، ص 79.
41. خطبه 213، ص 705 - 706.
42. خطبه 205، ص 677 - 678.
43. همان.
44. حکمت 139، ص 1157 - 1159.
45. خطبه دوم، ص 44 - 46.
46. خطبه 119، ص 371.
47. خطبه 108، ص 337 - 338.
48. خطبه چهارم، ص 55 - 56.
49. خطبه 153، ص 480 - 481.
50. خطبه 239، ص 826 - 827.
51. خطبه 128، ص 399 - 400.
52. محمدتقی جعفری، پیشین ص 278.
53. ابن هلال ثقفی، پیشین، ص 69.
54. محمدتقی جعفری، پیشین، ص 277.
55. خطبه 232، ص 796.
56. خطبه 152، ص 471.
57. حکمت 200، ص 1181.
58. خطبه 99، ص 296 - 297.
59. خطبه 181، ص 597.
60. ابن هلال ثقفی، پیشین، ص 25.
61. خطبه 138، ص 425.
62. ابن هلال ثقفی، پیشین.
63. خطبه 138.
64. خطبه 181.
65. حدیث 1، ص 1202.
66. خطبه 181.

67. خطبه 138، ص 424.
68. همان، ص 425.
69. رضا داوری اردکانی، پیشین، ص 411.
70. محمدجوادی سعدی شاهرودی، مجموعه مقالات همایش دین و دنیا از منظر امام علی(ع) مقاله «رابطه دنیا و آخرت از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه» انتشارات دانشگاه علوم پزشکی اصفهان زمستان 79.
71. خطبه 45، ص 132.
72. حکمت 128، ص 1150.
73. حکمت 455، ص 1298.
74. رضا داوری اردکانی، پیشین، ص 301.
75. خطبه 98، ص 293.
76. حکمت 126، ص 1149.
77. خطبه 211، ص 693 - 694.
78. خطبه 82 (غرّا)، ص 187 - 188.
79. عبدالکریم سروش، پیشین، ص 63 - 64.
80. رضا داوری اردکانی، پیشین، ص 301.

منابع

- ثقفی، ابن هلال، الغارات، ترجمه: محمدابراهیم آیتی
- جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1357) ج2.
- جوادی سعدی شاهرودی، محمد، مجموعه مقالات همایش دین و دنیا از منظر امام علی(ع) مقاله «رابطه دنیا و آخرت از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه» انتشارات دانشگاه علوم پزشکی اصفهان زمستان 79.
- داوری اردکانی، رضا، دانشنامه امام علی(ع)، زیر نظر علی اکبر رشاد (تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر سال 1380) ج اول، حکمت و معرفت «مقاله تاریخ و معرفت تاریخی».
- سروش، عبدالکریم، حکمت و معیشت، (تهران، موسسه فرهنگی سراج، 1375).
- شمس الدین، محمد مهدی، «حرکت تاریخ از دیدگاه امام علی‌علیه السلام» ترجمه محمدرضا ناجی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1380).
- فیض الاسلام، سید علینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا) خطبه اول.

فصلنامه تاریخ اسلام ـ شماره 21 ـ بهار 1384